

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شماره ۹:

آیا اختلاف ما با اهل سنت تنها بر سر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است و درباره خدا و پیغمبر مشترکیم؟!

یکی از چیزهایی که باید تحقیق کننده در این موضوع بدانند، این است که کسانی که این پایه را گذاشته اند، در درجه اول با خود خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا داشتند و در پله سوم با غدیر و امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان غدیر علیهم السلام، یعنی ما خیال نکنیم که الحمدلله همه که خدا را قبول داریم (یعنی شیعه و غیر شیعه)، سقیفه و غدیر، در خدا که مشترکیم! در پیغمبر صلی الله علیه و آله هم که الحمدلله مشترکیم! فقط سر همین یک مسئله که خلیفه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله چه کسی باشد، دعا و تقابل اتفاق افتاده است. این یک حالت و یک طرز تفکر است. در حالی که این حرف از ریشه غلط است. چرا غلط است؟ برای این که مگر غدیر چیست؟ غدیر از کجا آمده است؟ ما یک وقت غدیر را به حساب مباهات می گذاریم؛ مثل این که مثلاً می گوییم همه خدا را قبول داریم. پیغمبر را قبول داریم. حالا من از لباس آبی رنگ خوشم می آید، شما از قرمز خوشم می آید! چه فرقی می کند؟ حالا قرمز مال شما، آبی هم مال من. طوری نمی شود. حتی اگر بر سر این دعا هم بکنیم، باز هم به جایی بر نمی خورد. خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله سر جایشان هستند. این یک نظریه است. غدیر را این قدر پایین بیاوری که بگویی خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله را همه قبول داریم و فقط در غدیر بر سر خلافت بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله یک مسئله ای پیش آمده. حالا چه بر سر این دعا بشود، چه دعا نشود، خود مسئله را پایین آوردن در این حد، غلط اول در تفکر یک فرد است.

اما تفکر اصلی و واقعی و درست چیست؟ این غدیر و اینکه خلیفه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله چه کسی باید باشد، دعواش مگر چه شکلی است؟ دعا بر سر این است که این خلیفه را باید خدا تعیین بکند و خدا تعیین کرده است. توجه کنید دو تا حرف است. یکی اینکه اصلاً خدا باید تعیین کند یا مردم؟ دوم این که خدا باید تعیین کند، کرده است یا نکرده است؟ عملاً هم این کار را کرده است! گفته است که خلیفه ای غیر از این که من تعیین کرده ام، به درد من نمی خورد و برای این مطلب هم پیغمبر فرستاده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله هم این کار را کرده است. عملاً گفته است: آی مردم غیر از خلیفه ای که من از طرف خدا به شما می گویم، کسی به درد من نمی خورد.

پس اگر کسی خلافت بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله را به تعیین خدا و غدیر و مدل غدیر قبول نکرد، اول با خود خدا و پیغمبر دعا کرده است؛ قبل از این که به علی علیه السلام برسد. پس اگر ما به جای تقابل سقیفه با غدیر، بگوییم تقابل سقیفه با خدا و پیغمبر، درست و به جا گفته ایم.

پس یک مطلب کلی این است که نگاه ما به مسئله تقابل سقیفه و غدیر باید اینگونه باشد. تقابل سقیفه با خود خدا و خود پیغمبر است و مخالفت بعدی آنها با غدیر می باشد. نه این که آن دو پایه را مشترک بدانیم و سپس بگوییم که بر سر یک چیز کوچک فرعی دعا شده است.

پس مطلب نهم:

تقابل سقیفه با غدیر، تقابل آن با خدا و رسول صلی الله علیه و آله است. نه این که سقیفه و غدیر در پذیرش خدا و رسول صلی الله علیه و آله متفق باشند و بر سر خلافت اختلاف داشته باشند. چون فرصت کم است، مجبوریم که مقداری مباحث را سریع تر و جمع و جورتر عرض کنیم، پس خودتان بقیه مباحث را پی بگیرید.

مقابله کنندگان اصلی با غدیر چه کسانی بودند؟

یک نگاه دیگر این است که کسانی پایه سقیفه را از قبل تدارک دیده بودند، همانطور که گفته شد در صحیفه اول و دوم، این افراد فراتر از یک توطئه بر علیه خلافت کار کردند. در حد قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله! یعنی گاهی نگاه ما در تقابل سقیفه با غدیر این است که عده ای نشستند توطئه ای را طراحی کردند، در مقابل فکر و طرح غدیر که تعیین خلافت از سوی خداست، طرح جدیدی ریختند که تعیین خلیفه از سوی مردم بود. حالا غلط و درستی و اجرای آن بماند، من اصل مطلب را می گویم. این یک نگاه است.

ما تعدادی شیعه هستیم. نشسته ایم اعتقادات خود را بررسی کنیم. اصلاً شما فکر کن در دنیا دیگر اهل سنتی وجود ندارد. یک موقعی بودند، تمام شده رفته. ما می خواهیم بررسی کنیم بینیم اعتقادات خودمان در چه حالی است. مدام ذهن خود را به بیراهه نبرید. حالا اگر موقعی دقت کردیم، تاریخ را ورق زدیم دیدیم که نه بابا شوخی شوخی مطلب، جدی جدی شده و همین افراد در همان موقعی که این توطئه ها را آماده می کردند، نقشه قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله را کشیدند و تا اجرای این نقشه پیش رفتند. من الان اصلاً وقت این را ندارم که داستان اجرای قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله توسط این افراد را به تفصیل بگویم. هر کس می خواهد در کتابها موجود است. در کتاب «واقعہ قرآنی» که شاید اینجا هم باشد بنده به تفصیل داستان را آورده ام.

اما خلاصه مطلب را بگویم و آن این است که ۵ نفر صحیفه ملعونه اول را نوشتند و آماده کردند تا غدیر را نابود کنند. این ۵ نفر، ۹ نفر دیگر را به خود ضمیمه کردند. اسامی این ۹ نفر را هم می گویم. شدند ۱۴ نفر. چه زمانی است؟ غدیر تمام شد. روز بیستم ذی الحجه. ۱۸، ۱۹، ۲۰. کاروان به سمت مدینه حرکت کرد. این افراد به این نتیجه رسیدند که برای پیاده کردن آنچه مد نظر داریم، بهتر است پیغمبر صلی الله علیه و آله را در راه به قتل برسانیم و به مدینه بدون پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شویم. چرا که با ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه، خیلی چیزها سفت و محکم می شود و ما به این راحتی نمی توانیم غدیر را نابود کنیم. اما در صورت کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی راحت تر کاسه و کوزه غدیر را می چینیم و به دیار نابودی می فرستیم. این حرف شوخی نیست که نقشه قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله یک امت را در طول تاریخ چه کسانی کشیدند؟ یعنی این خجالت را ما کجا ببریم. نزد یهودی ها، نزد ارمنی ها؟ که بگوییم اصحاب پیغمبر ما می خواستند پیغمبر ما را بکشند. چه زمانی؟ در جایی که بزرگترین رسالت خود را به مردم رسانده. در راه برگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله در تاریکی شب، ۱۴ نفر رسیدند به یک قله ای که باید آقا رسول الله این مسیر را با شتر طی می کردند و از آن طرف پایین می آمدند. جلو جلو با صورت های پوشیده رفتند و پشت صخره ها در قله کوه قایم شدند. شمشیرها آماده چند تا (حالا به زبان ساده امروز ما) دبه و بشکه پر از شن را هم آماده کردند که وقتی شتر پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید به بالای قله و می خواهد سرازیر شود، در تاریکی نیمه شب این بشکه ها را به سمت پاهای شتر رها کنند تا شتر رم کرده و پیغمبر صلوات الله علیه را در سرازیری از روی خودش پرت کند و اگر احتمالاً هم پیغمبر صلی الله علیه و آله زنده ماند، با شمشیر حمله کنند و ایشان را آنجا تکه تکه کنند. به همین راحتی. (اگر وقت کردید تفصیل بیشتر آن را مطالعه کنید).

آنگاه ما این نقشه را در بسته جلو می رویم که یک عده ای نقشه کشیدند که این کار را بکنند. خیلی عجیب است! چه کسانی می توانند این نقشه را بکشند؟ شاید مثلاً ابوسفیان این نقشه را کشیده کسی که دشمن خونی پیغمبر صلی الله علیه و آله است. امثال او مثلاً از کافرهای قریش و مکه و بت پرست ها نقشه قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله را کشیدند.

زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به قله کوه رسیدند، خدا به ایشان خبر داد. آقا رسول الله صلی الله علیه و آله به محض اینکه بشکه های شن را رها کردند، به دستور خداوند مهار شتر را کشیدند و به شتر فرمودند: نکان نخور و شتر ایستاد. دبه ها رد شدند. این نقشه شان نگرفت. تو تاریکی کوتاه نیامدند. آمدند و با شمشیر به پیغمبر صلی الله علیه و آله حمله کردند. عمار و حذیفه شتر پیغمبر را می بردند. کسی هم نبود. مردم عقب تر بودند. نگویید این همه مردم کجا بودند. دقیقاً نقشه را روی حساب کشیده بودند. عمار و حذیفه هم شمشیرها را به دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله کشیدند و آنها را فراری دادند. این ها دوباره رفتند پشت صخره ها در تاریکی پنهان شدند. گفتند خدا رو شکر هیچکس نفهمید ما که بودیم و توطئه مان خنثی شد. نتیجه بر وفق مراد نبود اما خوبی اش این بود که هیچکس نفهمید ما چه کسانی بودیم. آقا رسول الله صلی الله علیه و آله به حذیفه و عمار فرمودند: می دانید این ها که بودند؟ گفتند: یا رسول الله ما نفهمیدیم اینها از کجا پیدایشان شد. این ها که بودند که انقدر جرأت داشتند شما را بکشند؟ حضرت یک اشاره فرمودند. تاریکی شب، نور باران شد. این ها هم احتمال نمی دادند آن موقع ناگهان روشن شود. چهره هایی که پشت این صخره ها پنهان شده بودند، تمامشان را حذیفه و عمار با چشم خودشان دیدند و روشن شد کی هستند.

کیست؟ ابوبکر! کسی که می خواهد به این راحتی بعداً جای پیغمبر صلی الله علیه و آله بنشیند. به فاصله ده روز قبل از محرم که صحیفه دوم را می نویسد و به فاصله دو ماه و خورده ای از این غصب خلافت، قصد کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله را داشته. چکار کنیم این خجالت را؟ بریم زیر خاک خوب است؟ چطور باید آبروی ما که هیچ، آبروی اسلام را نگه داشت؟ شما نگفتید که این در کتاب های سنی ها هم هست. چکارش کنم که نیست. یک واقعیتی اتفاق افتاده حالا در کتاب های آن ها نبود، این حرف دروغ است؟ هر چه در کتاب های آنها نبود، دروغ است؟! این چه حرفیست؟ کدام عاقلی این حرف را می زند؟ این اتفاق قطعاً افتاده است.

روایات در این باره یکی دو تا نیست. پس در اصلش شک نکن. به این گریه کن که وقتی چهره ها دیده شد، حذیفه می گوید: با چشم خودم دیدم **ابوبکر** با شمشیر در دست پشت صخره پنهان شده. **عمر** پشت آن یکی پنهان شده با شمشیر در دستش. **عثمان** با شمشیر در دست پشت آن یکی صخره پنهان شده. **معاویه** با شمشیر در دست پشت آن یکی، **عمرو عاص** پشت آن یکی صخره با شمشیر در دست، **ابوموسی اشعری** با شمشیر در دست پشت آن صخره دیگر پنهان شده. این ها کی هستند؟ دقیقاً همان آدم هایی که آمدند به ترتیب راه سقیفه را ادامه دادند و گرفتند و آنچه می خواستند، کردند.

این سابقه را در ذهنتان بگیرید. حرف من این بود. این را من در کجا می گویم؟ در کلیات. این که قصه جزیی نبود! این کلی است. مسئله بالاتر از تقابل سقیفه با غدیر است. مسئله قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله در کار است. یعنی تمام این هایی که راه سقیفه را بعداً به شکل مهره های سقیفه چیدند. ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، دار و دسته آن ها عمروعاص، ابوموسی اشعری و قصه آن ها. شما عقب تر که می روی، روزی این ها داشتند قرارداد امضا می کردند، می روی تا آنجایی که این ها داشتند پیغمبر صلی الله علیه و آله را می کشتند. این موضوع در تفکر آدم و در نگاه این تقابل خیلی فرق می کند. در این که وقتی سقیفه با غدیر مقابله کرد، بدانیم چه کسانی مقابله کردند. همانهایی که در فکر کشتن پیغمبری بودند که دار و ندار هرکه به اسم اسلام در این دنیا است، به این پیغمبر صلی الله علیه و آله بند است. راست و دروغ، سنی و شیعه، هرکه می خواهی باش. این پیغمبر صلی الله علیه و آله را برداری چیزی از اسلام می ماند؟ اینها قاتل این پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند. پس اینجوری رویش حساب کنیم.

پس مطلب ده:

مقابله کنندگان اصلی سقیفه با غدیر کسانی بودند که در همان ایام نقشه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله را کشیدند و اجرا کردند. چیزهایی که ما این جا به عنوان کلیات می گوییم، ممکن است بعضی هایش تداخل داشته باشد. مثلاً این که هر دو را با هم می شد گفت. چرا جدایش کردید. خیلی در گیر این نکات منطقی نباشید. ما فقط می خواهیم مطلب بگوییم.

شما اگر به ذهنتان آمد قابل ادغام هست، به نیابت از بنده ادغام کنید. خیلی هم گیر نباشید. مطلب را تحویل بگیرید که ما چه می گوییم و چه می خواهیم بگوییم و بحثمان از نظر فکری روشن باشد خب این هم یک مطلب.

شماره ۱۱:

این تقابل سقیفه با غدیر تا کجا قرار بود ادامه داشته باشد و آیا برای این هم نقشه ای کشیده بودند؟

سقیفه این تقابل با غدیر را همان موقع که داشت نقشه می کشید، جوری نقشه ریخت که تا قیامت جواب بدهد. نه این که اتفاقاً تا قیامت دارد جواب می دهد، نه! همان موقع که داشت نقشه می کشید، خودش هم این فکر را کرده بود که یک جوری باید نقشه ریخت که این مسیر از نظر فکری در جامعه بتواند تا قیامت ادامه پیدا کند. یک نمونه من به شما می گویم: عمر بن الخطاب توسط ابولؤلؤ ضربه خورد و در بستر به حال مرگ افتاد.

امیرالمؤمنین علیه السلام را صدا زد. اول پرسید: که شما در این توطئه دست نداشتید؟ جواب امیرالمؤمنین علیه السلام مفصل است. نمی خواهم وارد این شوم. بعدش (پسر عمر هم نشسته بود) گفت:

«اجعلنی فی حلن منک»

من سر شما خیلی بلا آوردم و مشکل درست کردم. حالا شکمم پاره شده و مطمئن هستم که می میرم. شما من را حلال کنید. خیلی عجیب است! شما من را حلال کن! به نظر شما امیرالمؤمنین علیه السلام چه باید بگوید؟ چه احتمال می دهید؟ که حضرت بفرماید: خب باشه حلال کردم. یا بگوید: نه، چه چیزی را حلال کنم؟ این همه غلط کردی به همین راحتی حلال کنم؟! امیرالمؤمنین علیه السلام نه این را گفت و نه آن را. البته ایشان معصوم هستند و به ما یاد می دهند که چکار باید کنیم. نه این که من بگویم امیرالمؤمنین علیه السلام چه کاری کرد، من غلط بکنم اینجوری حرف بزنم. نه، می خواهم بگویم ببین مولایمان چکار کرد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام چه فرمودند؟ حضرت فرمودند: که من تو را حلال می کنم اما نامردی است که پشت در بسته می گویی من را حلال کن. نماینده به مسجد می فرستی و من هم می روم. می گویی: آی مردم! عمر به علی علیه السلام گفته حلال کن! آن موقع حلال می کنم. یعنی چه؟ یعنی عالم بدانند که عمر به علی علیه السلام گفت: غلط کردم. عمر گفت: من هر غلطی کردم، اشتباه کردم.

اقرار به اشتباه کرد! حضرت فرمودند: این مقدار که حق من هست؟ تو پشت در بسته به من می گویی حلال کن؟! این خیلی زرنگی است. پس راهی گذاشت جلویش که به قول ما راه پس و پیش نداشت. که عیب ندارد ای عمر! جنایتت را حلال می کنم. عمر فکر کرده بود کارش خیلی ارزش دارد! عمری که در حال مرگ است و می داند در آن دنیا کارش سخت است، کافی است با یک حلال کن همه چیز را پاک کند و آیا همه چیز تمام می شود؟ پس باید کسی را بفرستی مسجد تا بگوید عمر بن خطاب من را فرستاده و گفته همه بدانید

من به علی علیه السلام گفتم: حلالم کن. یعنی من گفتم: از همه کارهایم غلط کردم. عمر بن خطاب نه تنها جواب مولا را نداد؛ با همان حالت که در بستر بود رویش را از حضرت برگرداند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم با همان حالت بلند شدند و رفتند.

این ها قصه و خنده منظور من نیست، واقعیت است. سوختن دارد و برای این که بدانید، من الان دارم برای حرفم سند می آورم. امیرالمؤمنین علیه السلام رفت. پسر عمر گفت بابا تو عقل نداری؟ تو که می دانی دکتر جوابت کرده و درحال مردن هستی. یک حلالم کن هم که گفتم! گفت: قبوله! کافی بود فقط یک نفر را هم بفروستی در مسجد بگویی که همه بفهمند این حلال را. جلوی همه علی علیه السلام تو را حلال کرده بود. این که خیلی قشنگ بود! عمر یک جمله گفت! گفت:

«اراده ان لا یصلی علی بعدی اثنائی!»

پسرم تو عقلت نمی رسد. می دانی علی علیه السلام می خواست چکار کند؟ می خواست کاری کند تا روز قیامت یک نفر بر عمر رحمت نفرستد و با آمدن نام او همه لعنت بر او بفروستند. بگویند تو خودت آمدی از او حلالیت گرفتی. یعنی چی؟ یعنی گفتم غلط کردم. من راهی را درست نکردم که در آن غلط کرده باشم. من می خواهم تا روز قیامت این راه ادامه پیدا کند. اگر من اعتراف کنم غلط کردم؛ یعنی چی؟ یعنی همین اول کار همه را شستم ریختم سطل آشغال. من این کار را نمی کنم. تو عقلت به این نرسید ولی من عقلم به این رسید. می خواهم تا قیامت یک عده ای باشند بگویند خدا عمر را رحمت کند (به زبان آنها البته).

سقیفه راهی را تدارک دید که تا قیامت ادامه پیدا کند. و طرح کارش بر این اساس بود. شاهد آن سخن عمر هنگام مرگ، ریزش را خودتان بلد هستید.

شماره ۱۲:

آیا مهره های که بعد از سقیفه باید روی کار می آمدند تا راه سقیفه را طی کنند، پیش از سقیفه برنامه ریزی شده بود؟

سقیفه برای این راهی که تدارک دیده بود، آدمش را هم داشت. یعنی اگر عمر ابن الخطاب و ابوبکر همین دو نفر بودند، به محض مردنشان حرفشان هم زیر خاک می رفت. اما برای ادامه این راه و برای اینکه این مطلب در آینده کار باقی بماند، از همان اول تدارک مسیر را هم دیده بودند. تدارک آدمش را دیده بودند. چطور؟ در درجه اول ماجراهای روی کار آمدن ابوبکر بود که با دیدن **معاذ ابن جبل** که یک چهره مقدسی بود، کل انصار را خریدند. یک آدم مقدس نما انصار را در مشت خود گرفت. این یک طرف قصه. خود عمر ابن الخطاب داستان های قشنگی دارد. می گوید: وقتی که می خواستند ابوبکر را بالای منبر بفروستند، دیدم دارد می لرزد. گفتم اگر عرضه اش را نداری، بیا پایین خودم بالا بروم. گفت نه حواسم هست که دارم چه می کنم. به او گفتم حداقل این چیزهایی را که یادت می دهم، بگو. گفت تو کاری نداشته باش. وقتی ابوبکر با آن لرز بالای منبر رفت، دیدم شروع کرد به حرف زدن و چیزهایی گفت که من حتی به مخیله ام نیامده بود. گفتم انگار از من استادتر است. حواسش جمع است که چه بگوید.

من این ها را برای این می گویم که سرنخ بماند در ذهن تان اگر فرصت کردید بروید بخوانید، اگر هم فرصت نکردید، همین اندازه بس است.

تا نوبت رسید به روزی که ابوبکر در حال مرگ است. هی غش می کند و به حال می آید. عثمان نویسنده است و ابوبکر هم دراز کشیده. دستش را آورد. نوشت: «**خلفت یا ولیت علیکم بعدی عمر ابن الخطاب**». فقط چهار کلمه! بعد از شما عمر ابن الخطاب را خلیفه قرار

دادم. نصفش را نوشت. عمر ابن الخطاب را که می‌خواست بنویسد، غش کرد. عثمان به جایش نوشت. خلاصه یک آدمی به این ترتیب خلیفه شد. اما این فکرها قبلا شده بود که بعد از ابوبکر حتما عمر ابن الخطاب باشد. اگر نباشد، این راه پیش نمی‌رود. ولو اینکه عثمان بقیه اش را بنویسد. این خیلی مهم نیست. مهم این است که به هر قیمتی شده، این باید باشد که ۱۲ سال معاویه را آنجا بنشانند. مغیره را در بصره بنشانند. کی را کجا بفرستند. ایران و عراق و شام را چگونه فتح کند. همه این‌ها را با راه سقیفه فتح کند. دین سقیفه را وارد این سه مملکت بزرگ بکند و قشنگ زمینه برای راه ابدی سقیفه آماده باشد. وقتی معاویه روی کار آمد، به این راحتی از آن سری که هندوستان و اسپانیا و یمن و مصر و مراکش هر کدام در یک طرفش است، در هفتاد هزار منبر غدیر را لعنت کنند. به همین راحتی! یعنی تمام این فکرها قبلا شده بود. تمام این مهرها حساب شده کنار هم بود. معاویه ای که عمر و عاص نداشتند، نمی‌توانست معاویه باشد. او هم از همان روز، از همان شب قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله کنار معاویه بود. از همان اول این مهرها برای جایگاه هایی که سقیفه در آینده لازم دارد، چیده شده بود. پس سقیفه دوازده نفر را برای مقابله با غدیر پیش بینی کرده بود که با استقرار عثمان و معاویه و باز شدن دست بنی امیه، پایه های سقیفه در وسیع ترین و محکم ترین شکل استقرار یافت.

شماره ۱۳:

آیا اهل سقیفه برای فرهنگ سازی تفکر خود در جامعه نیز نقشه ای داشتند؟

یکی از کارهایی که سقیفه برای تقابل با غدیر تدارک دید، فرهنگ سازی جامعه بر اساس سقیفه بود. ببینید ما دو تا حرف داریم. یک حرف این است که مهره هایش را چیده بود. از قبل آنهایی را که باید این راه را ادامه بدهند، سر جایشان گذاشته بود و یک جوری گذاشته بود که یقینا یک روزی معاویه بشود. یعنی آن روزی که در مکه قرار گذاشتند، یک جوری پیش آوردند که یک روزی حتما معاویه بتواند مملکت را دست بگیرد و یک روزی به یزید مثل آب خوردن برسد و همچنین بقیه بنی امیه. ولو اسم شان را نداند. لازم نیست بگوییم عمر اسم همه آنها را بلد بوده. نه! اما یک مسیری است که یقینا معلوم بوده چه کسانی سر کار می آیند. تمام شد. آن مال قبل بود. حرف بعدی این است که سقیفه برای مقابله با غدیر، فرهنگ سازی لازم را در جامعه کرد. یعنی از همان زمانی که ابوبکر خلافت را دست گرفت، عمر دست گرفت، عثمان دست گرفت، معاویه دست گرفت تا بعد، اینها در کنار این ریاست و مقابله با غدیری که داشتند، شروع کردند به ساختن جامعه بر اساس فرهنگ سقیفه. چگونه؟ می‌رویم به زمان ابوبکر. کی؟ دو سال اول.

حرکت اول: منع روایت و کتابت حدیث نبوی.

اولین کاری که کردند منع تدوین حدیث بود. ما می‌گوییم تدوین! منع نقل حدیث. کسی حق ندارد از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل کند. فقط قرآن.

حرکت دوم: منع تفکر در آیات قرآن و پرسش از آن!

قرآن را فقط باید بخوانید. حالا ما که می‌خوانیم، فارس هستیم تا ترجمه اش را بفهمیم طول می‌کشد. به عرب می‌گفت: حق ندارید درباره قرآن بپرسید که من این یک کلمه را نفهمیدم؛ توضیح بده! این آیه یعنی چه؟ فقط بخوان. سرت را بلند نکن. آنقدر داستان دارد که عمر چقدر افراد را شلاق زده که تو چرا سؤال کردی این آیه یعنی چه؟ در همین حد! شما نگاه کنید دارد جامعه را می‌سازد.

یک، قرآن تعطیل! یعنی شما حق ندارید از هیچ جای قرآن سؤال کنید. فقط بخوانید. مثل سر قبر مرده که می‌خوانند. ثواب دارد. همین! فقط برای ثوابش بخوانید. این رسمی است! یعنی اینها چیزی نیست که شما بخواید جست و جو کنید. در کتاب های سنی ها زیاد

است که عمر و خود سنی ها افتخار می کنند به این. اسمش را هم می گذارند **حسبنا کتاب الله**. باشد، اشکالی ندارد. اما قرآن را هم نمی گذارید کسی باز کند. نمی گذارید کسی از قرآن سؤال بپرسد. حسبنا در این حد! نه در حسبنا که یعنی روایت نباشد.

دو، کسی از پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ حدیثی نقل نکند. خوب ما دار و ندارمان، دین مان چیست؟ جز کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله است؟ آن زمان که هنوز از نظر زمانی نوبت به امیرالمؤمنین علیه السلام نرسیده بود. وقتی بنا باشد که جامعه ای خالی از کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، چی می ماند؟ آن جامعه چه می شود؟ می شوند فقط یک مشت گاو و الاغ که باید بخورند و بخوابند. چون قرآن را که قرار نیست بفهمند. کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نیست. شما را به خدا از دین چه می ماند؟ جدی می گویم. فکر نکنید.

من در نمایشگاه کتابی خریده ام که خود سنی ها بر اساس اینکه عمر نگذاشت حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شود، بر علیه کتاب نوشته اند. گفته اند ما کاری به این نداریم که این خلیفه بود یا نبوده. خودمان هم سنی هستیم. این چه کار ضدفرهنگی است که در جامعه کرده ای؟ چرا در علم را بستی؟ چرا نگذاشتی مردم چیزی بفهمند. حالا این فقط شد یک پایه. مردم چیزی نمی دانند که چه کلکی پشت این خوابیده. نصف حدیث های پیغمبر صلی الله علیه و آله راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام است. وقتی گفتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل نکن، یعنی روی فضایل علی علیه السلام سرپوش بگذار. و طبعاً پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره دشمنان علی علیه السلام چقدر حرف فرموده. تمامش قفل شد. وقتی بر مردم ده سال گذشت، نسلی عوض شد که اصلاً راجع به علی علیه السلام چیزی نشنیده اند. اصلاً راجع به دشمنان علی علیه السلام چیزی به گوش شان نخورد. دیگر در این جامعه چه می ماند؟ چقدر راحت می شود این جامعه را مثل موم به هر طرف چپ و راست کرد؟ هر طور دلت می خواهد کار بکشی؟ خوب در کنار این، نوبت به چی رسید؟! حالا این جامعه ای که از حدیث و تفکر در قرآن خالی است، نوبت رسید به دوران عثمان.

حرکت سوم: جلوه دادن دنیا در نظر مردم.

مردم را در دنیا فرو کردند. در دویدن به دنبال دنیا و مال غرق کردند و رییس شان خود خلیفه بود. همه می دانید علت قتل عثمان چیست؟ از بس که اموال و بیت المال و زمین های مربوط به بیت المال را، حتی زمین اشخاص را به زور می گرفت و بین فامیل های خودش تقسیم می کرد. مردم از صبح تا شب فقط به فکر پول بودند. حلال یا حرامش فرقی نمی کرد. اصلاً جامعه رنگ عوض کرد. یک جامعه دنیایی خالص شد. این هم سه تا.

حرکت چهارم: دستور لعن فرستادن بر غدیر!

معاویه زمانی آمد که وقتی هر طرف را نگاه می کردی، در جامعه ای به این وسعت دیگر اسمی از علی و خاندان پیغمبر علیهم السلام نبود. یک جامعه ای بود همه غرق پول. حرفی از این نبود که دشمنی با علی علیه السلام بد است. به همین راحتی لعنت بر غدیر را مثل آب خوردن شروع کرد. یعنی شما در نماز جمعه ها، در قنوت نمازها، کنار اذان و اقامه ها بشنوید. چه چیزی را؟ دقیقاً آن نقطه ای که تمام دعواها سر آن است. علی ابن ابی طالب علیه السلام را مردم به همین راحتی لعنت می کردند. یعنی بدترین موجود دنیا غدیر شده بود. چون آدم وقتی چیزی را لعنت می کند که خیلی کفرش دربیاید. مردم فرعون را لعنت نمی کردند. روایت داریم که حضرت فرمودند:

«و یذرون لعن الشیطان و یلعنون علی ابن ابی طالب»

مردم شیطان را هم لعنت نمی کردند. همین شیطان که خدا صدار در قرآن لعنت کرده، شیطان را هم یادشان رفته بود. هیچ چیز برای لعنت کردن نمانده بود به جز غدیر! به چه فرهنگ سازی جامعه می گویند؟ این اصلاً کار راحتی نبود. این به یک روز و دو روز نمی شد.

دقیق برنامه ها را از همان اول آنقدر قشنگ چیدند که روزی رسید پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را، به نام اسلام با ذکر «الله اکبر» خیلی راحت سر از تنش بردند. فقط بردند؟ نه والله. سرش را بالای نیزه کردند، به همه نشان دادند. فقط همین؟ نه والله. در شهر و دیار مسلمان ها، سر غدیر را در ۸۰ شهر گرداندند. زن و بچه اش را هم اسیر کردند. این دیگر در مقابل لعن علی ابن ابی طالب علیه السلام عمق فاجعه است که فرهنگ سازی جامعه از غدیری بود، با تقابل سقیفه به جایی رسید که وقتی شما غدیر را سر ببری و سرش را بیاوری به همه نشان بدهی و به اسم خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم تمام کنی و آب از آب تکان نخورد. این دیگر آخر چیزی بود که سقیفه می خواست. دیگر بعد از آن روی غلطک افتاد. دیگر زحمتی نداشت. دیگر کاری لازم نبود. دیگر بعد از آن آمد تا بشود کل بنی امیه، آمد تا بشود کل بنی عباس و آمد تا اینکه امروز بچه های ما بگویند چرا اکثریت مسلمان ها سنی هستند و شیعه نیستند؟

پس سیزدهمین مورد، سقیفه در تقابل با غدیر؛ از همان روز اول به فرهنگ سازی جامعه و تغییر آن از «فرهنگ غدیر» که خواسته خدا بود به «فرهنگ سقیفه» آغاز کرد.

پروردگارا نسل آینده ما را و خود ما را برای اینکه خوب بفهمیم چه بلایی بر سر غدیرمان و بر سر خودمان که غدیری هستیم، از دست سقیفه آوردند، روز به روز قلب و دل ما را در این زمینه روشن تر بفرما. پروردگارا زیارت ارباب و مولایمان اباعبدالله و همه امامان غدیر علیهم السلام را نصیب ما بفرما. پروردگارا ظهور آخرین وارث غدیر، امامی که بیاید طعم غدیر را به همه ما بچشاند، نزدیک بفرما.

برای خشنودی حضرت معصومه سلام الله علیها صلواتی مرحمت بفرمایید.

آمین یا رب العالمین